

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی قدس الله نفسه این مباحث را در باب تعادل به شکل مبحث مبحث مطرح کرده است، آخرین مبحث ایشان که مبحث دهم باشد ترتیب مرجحات است چون ایشان مرجحات منصوصه را قبول کردند خلافاً للشیخ، ترتیب مرجحات را متعرض شدند در این تنبیه دهم و توضیحاتش را عرض کردیم، تکرار نمی کنیم. آن وقت جزء مرجحات منصوصه یکی هم مسئله موافق عامه و مخالف عامه است که مخالف عامه مرجح است و مرحوم شیخ هم قدس الله نفسه، بحث مخالف عامه و موافق عامه خب مفصل در کتب اصحاب محل بحث بوده، مخصوصاً از وقتی که صاحب حدائق یک نظریه جدیدی را مطرح کرد که اصل اولی در تعارض اخبار اصلاً تقیه است، اصل اولی این است. اصولاً تحمل علی التقیة التي هی اصل کل بلیة، اصل تمام بلاها را از تقیه و همین کار را هم شیخ صاحب وسائل زیاد انجام داده، صاحب وسائل در وسائل خیلی از روایات را حمل بر تقیه کرده. خب طبعاً در مقابل این بحث مطرح بوده که گاهی اوقات دو تا روایت معارض داریم در میان اهل سنت نیست، اینها نظرشان این شده که ممکن است تقیه برای القای خلاف بین خود شیعه باشد تا شیعه شناسائی نشود، نمی خواهد تقیه این که آرای اهل سنت. البته تقیه به معنای آرای اهل سنت این هم یک عرض عجیب و غریبی پیدا کرده است. مثلاً یک روایتی از امام صادق را مثلاً می گویند صدر تقیة لموافقته مع الشافعی، خب این که شافعی ولادتش بعد از شهادت امام صادق است، بعد از رحلت امام صادق. علی ای حال کیف ما کان از این جور صحبت ها زیاد دارند یعنی یک مواردی را حمل بر تقیه کردند.

خب در مقابل هم عده ای معتقدند درست است که ما روایت تقیه داریم، جای بحث ندارد اما اصحاب ما در همان قرن دوم و سوم تصفیه کردند، این احادیثی است که تصفیه شده و به ما رسیده، دیگه در این ها حمل بر تقیه نمی شود. می گویم بحث تقیه یک بحث خیلی

سنگینی است. من سابقا چند بار اشاره کردم، دیگه اگر بخواهیم واردش بشویم و بحثش بکنیم هم کبریاتش و هم صغریاتش خیلی طولانی است، مرحوم شیخ خودش هم رساله ای در تقیه دارد.

آن وقت مرحوم شیخ انصاری در این جا به خاطر این که صاحب حدائق هم آن مبنا را دارد خیلی مفصل راجع به مخالف عامه و موافق عامه صحبت کرده است، یعنی آن چه که مرحوم شیخ انصاری در این جا در رسائل دارد چند برابر کلمات مرحوم نائینی است، خب نائینی کم آورده اما ایشان خیلی مفصل و توضیحات طولانی دارد و تنبیهات دارد و نکاتی را در این جهت مرحوم شیخ فرمودند و صاحب کفایه بعد از مرحوم شیخ اصولا نظرش به این است که ما در باب ترجیح مخالف عامه و موافق عامه نداریم، روایات موافق عامه و مخالف عامه در اصل حجیت است، مرحوم آقای نائینی مختصر و مفید و حالا مفیدش را چه عرض کنم، مختصر گفته، به هر حال خیلی مختصر این بحث را مطرح فرمودند.

اولا در صفحه ۷۸۹، در امر ثالث ایشان دارند. بعد در صفحه بعدی یعنی ۷۹۰ یعنی امر چهارم بحث موافق کتاب را مطرح کردند چون مرجحات منصوصه را عرض کردم ایشان روایاتش را نیاوردند لکن خب چون در ذهن بوده. آن وقت در وسط آنجا:

و هذا الإشکال بعینه یرد علی أخبار الترجیح بمخالفة العامة

تقریبا نصف صفحه کمتر در آن جا ایشان باز بحث مخالفت عامه را مطرح می کند، آن وقت در ذیلش:

و اما فی باب مخالفة العامة، ایشان در آن جا یک چند سطری هم تا صفحه ۷۹۱ راجع به این مطلب صحبت می کند یعنی ایشان راجع به مخالف و موافق عامه در امر ثالث صحبت می کند، این مقدار توضیحاتش را در امر رابع می دهد و عرض کردیم کرارا و مرارا که آن اساس مطلب در استدلال و استظهار قبل از این که وارد بحث ایشان بشویم عرض کردیم آن نکته اصلی را باید در نظر گرفت. مرحوم شیخ ظاهرا بحث عنوان مخالف عامه و موافق عامه و اینها را مطرح کرده و احتمالاتی که داده است. ظاهرا هم در بحث ترجیح. صاحب کفایه هم که اصلا کلا روایات را انداختند به بحث حجیت، اصل حجیت، مرحوم نائینی قدس الله نفسه چه در موافق عامه و چه در مخالف کتاب در این دو تا مثل صاحب کفایه نکردند، معتقدند که روایات مخالف عامه یا موافق کتاب به دو قسمت، یک قسمش

ناظر به حجیت است و یک قسمش ناظر به ترجیح است، دقت کردید؟ رای مرحوم نائینی را اول مطلع بشوید، ایشان می گویند ما دو طائفه از روایات داریم، چه در موافق کتاب و چه در مخالف عامه. یک قسمش راجع به حجیت است و یک قسمش راجع به ترجیح است. آن وقت معیارش هم واضح است چون یک روایاتی است که امام می فرماید که ما سمعت منی ما یشبه قول الناس فیہ التقیة، مثلاً، خب این بحث تعارض نیست که، یا مثلاً می گوید خبری از شما رسیده، می گوید هر خبری که از ما رسید موافق کتاب بود این را قبول بکنیم، مخالف بود قبول نکنید. این بحث حجیت است، اصلاً بحث ترجیح نیست.

پس مرحوم نائینی این جور نتیجه گیری می کند، موافق کتاب و مخالف عامه روایاتش دو طائفه هستند، البته ایشان نیاورده، نیاورده و بحث های سندی، تاریخی و مصدري نفرمودند لکن به طور مختصر این را می گویند، این ها دو طائفه اند. یک طائفه فرضش در خود خبر است که این حجیت می شود. یک طائفه در تعارض است می شود مرجح، این خلاصه نظر ایشان روشن شد، ابتدائاً نظر روشن بشود بعد وارد خصوصیات بشویم.

پس نظر مرحوم نائینی این است که روایات موافق کتاب هم دو طائفه است، یک طائفه اش در اصل خبر است، اگر آنها در اصل خبر است ناظر به حجیت است. یک طائفه اش در معارض است، دو تا خبر متعارضند، ناظر به تعارض خبرین است، اگر ناظر به تعارض است آن جا موافق کتاب ترجیح است، مرجح است. در مخالف عامه هم همین کار را می کند، اولاً تفکر نائینی روشن بشود بعد ببینیم مناقشات در کجا می آید چون ما دو طائفه از روایات داریم.

عرض کردیم مثل صاحب کفایه می گوید یک طائفه از روایات داریم که اصلاً خبر مخالف کتاب حجت نیست یا موافق عامه حجت نیست، تقیة این طور این حجیت ندارد پس اگر در تعارض هم هست همین طور، برگشتش به حجیت است، در باب تعارض هم برگشتش به حجیت است. مرحوم نائینی می خواهند بفرمایند نه هر کدام یک مجال دارد. اگر در تعارض فرض کرده معنایش مرجحیت است، اگر در فرض تعارض نیست و خود خبر است معنایش حجیت است. پس اخبار موافق کتاب دو طائفه است:

یک عده اش ناظر به این که موافقت کتاب مقوم حجیت است و یک عده اش ناظر به این است که موافق کتاب مرجح است بر مخالف کتاب، موافق کتاب یا مخالف کتاب به اصطلاح به آن عمل نمی شود اگر موافق کتاب بود. دو طائفه داریم.

و در باب مخالف عامه هم دو طائفه داریم، یک طائفه اش نشان می دهد که مخالفت عامه جزء مرجحات است و یک طائفه اش در می آید که در اصل حجیت آنی که موافق عامه است صدر تقیّه، اصلا حجت نیست ولو می خواهد معارض داشته باشد یا نداشته باشد.

پس یک فرض: جمع بین روایات اولاً این اقتضا را می کند، پس این مطلب که در کفایه آمده که تمام روایاتی که در باب موافق کتاب و مخالف کتاب هست ناظر به اصل حجیت است و مقومات حجیت، اینها درست نیست، دو طائفه اند، یک طائفه ناظر به حجیت و یک طائفه هم ناظر به ترجیح و مرجحیت، این خلاصه طرح مرحوم نائینی در این تقریباً حدود یک صفحه راجع به مخالف عامه صحبت کرده است. تقریباً یک صفحه، حالا یکی دو سطر کم و زیاد، یک صفحه و سه چهار سطر، راجع به موافقت کتاب بیشتر صحبت کرده، مخالف عامه را کم صحبت کرده است، این خلاصه طرح ایشان.

خلاصه اشکال به ایشان، حالا عرض می کنم چون در کفایه نیامده ما کرارا و مرارا در این بحث ها عرض کردیم که ما آن چه را که در روایات داریم فرض تعارض نداریم، اختلاف هست اما تعارض نیست، اصولاً عرض کردیم تعارض فرضش بر این است که هر دو خبر فی نفسه حجت باشد و این مبنی بر حجیت تعبدی است. ما در روایات دیگر معیار حجیت، اصلا حجیت تعبدی بدون معیار نمی شود. اصلاً وقتی حجیت تعبدی می گوئیم یعنی باید معیار داده بشود، مثلاً فرض کنید اهل سنت می گویند راویش عدل باشد، ضابط باشد، شذوذ نداشته باشد، شیعه ها می گفتند راویش عدل امامی باشد، از بعد از زمان علامه. عده ای مثل آقای خوئی می گفتند راویش ثقه باشد، عده ای مثل اخباری ها می گفتند در یکی از کتب مشهوره شیعه باشد و هلم چرا. پس اصل مطلب این است، اصل فنی مطلب این است.

مرحوم نائینی چون قائل به حجیت تعبدی است ولو ایشان انصافاً خیلی مبنای واضحی ندارد، بعضی عباراتش ظاهر در باب ثقه است چون می گوید حجیت خبر ثقه مفروغ عنه بوده، چون افیونس ابن عبدالرحمن ثقه آخذ عنه معالم دینی، ظاهر عبارت ایشان که بعضی از

عبارات ایشان حجیت خبر ثقه است تعبداً، نه از راه آقای خوئی، اشتباه نشود، از خود تعبد روایات، چون حجیت خبر ثقه یا خبر عدل را هم عرض کردیم یا حالا هر چه که هست این ها باز هر کدامش چند راه دارد. آقای خوئی نظر مبارکشان این است که حجیت خبر ثقه عقلائی است، عقلاً قائل به حجیت تعبدی خبر ثقه هستند و شارع این را امضا کرده. چون یک مطلبی است که در عقلاً بوده و کثیر الدوران است و شارع ردع نکرده عدم الردع یکفی در امضا، این مال این.

و موید این امضا هم روایاتی است که در باب ثقه آمد. عده ای هم مثل مرحوم نائینی، ظاهراً عرض کردیم حالا چون عبارات نائینی انصافاً مختلف است، عبارات بقیه شان هم مختلف است، فقط نائینی نیست. اینها معتقدند نه حجیت خبر ثقه را خود روایات متکفل شده است نه این که ابتدائاً عقلاً گفتند شارع امضا کرده است. نه، ما قبول نداریم عقلاً حجیت خبر ثقه را تعبدی قبول داشته باشند، بحث عقلائی نیست. تعبد شرعی است. اهل سنت هم تعبد شرعی گرفتند، عقلائی نگرفتند، آن ها اهل سنت به آیه نباء تمسک کردند و به بعضی از آیات دیگر که موید آیه نباء است، از آن راه آمدند وارد شدند، گفتند خبر عدل حجت است و شیعه این آقایانی که قائلند، دیگر اسم نمی خواهد ببریم، اینها معتقدند، می گویم ابتدائش هم مرحوم نائینی است، اینها معتقدند که در روایات آمده.

ما الان مجموعاً شاید یک وقتی اجمالاً حساب کردم نزدیک ۱۵ تا، ۲۰ تا روایت داریم که لفظ ثقه دارد، إذا كان المخبر ثقتاً، إذا كان الوکیل ثقتاً، آدم اگر در روایات نگاه بکند در این دستگاه ها اما همه اش در موضوعات خارجی است. تمام آن ها در موضوعات خارجی است. آن وقت معروف و مشهور این است که در موضوعات خارجی هم خبر واحد حجت نیست، معروف این است دیگر، باید تعدد باشد، باید بینه باشد. معروف این است، البته عده ای هم مخالفند مثل آقای خوئی مثلاً، به نظرم صاحب حدائق هم مخالف باشد، خبر واحد در موضوعات خارجی حجت است، بحثشان را دیدم، مبنایش الان دقیقاً در ذهنم نیست، در بحث اذان و اینها به مناسبت که دارد موذن واحد، به نظرم ایشان هم می گوید خبر واحد کلاً در موضوعات خارجی حجت است. الان نسبت نمی دهم، بحث را در ایشان دیدم و دیدم که ایشان اختیار کردند، فعلاً در ذهنم این طور می آید. علی ما ببالی. یکی در مسئله وقت و یکی در مسئله موذن، مسائلی که خبر واحد را حجت کردند.

البته در باب حدود معروف این است که نیست، آقای خوئی در باب سرقت قبول کردند چون یک روایت واحد دارد، سندش هم بد نیست که السارق إذا اقرّ علی نفسه مرّة واحدة قطعت یده، یک چیزی شبیه به این مضمون و این توضیحاتش را ما مفصل در بحث حدود عرض کردیم و آن اشکالی که می شود به روایت کرد را متعرض شدیم که جایش این جا نیست.

علی ای حال و اما آنچه که مربوط به احکام می شود خبر ثقه در احکام، یکیش همین روایت افیونس ابن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی. قال نعم. این معلوم می شود که رجوع به ثقه در اخذ معالم دین این مسلم بوده، سوال ایشان از مصداق است که یونس ابن عبدالرحمن از این قبیل است یا نه؟ نائینی یکی به این تمسک کردند و یکی هم به این لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک یا لیس لاحد، همچنین عبارتی دارد. من همیشه آن اولش را فراموش می کنم، لا عذر، لیس عذر، در عبارت در کشی آمده، به نظرم در کافی هم آمده باشد. مال ابراهیم ابن علاء حمدانی که وکیل بوده، فی التشکیک فیما یرویه عنا، این قسمتش حدیثش در ذهنم است. فیما یرویه عنا ثقاتنا. ایشان می فرماید که امام فرمودند شما شک نکنید و مرحوم نائینی اضافه بر تمسک به این حدیث، لا ینبغی. من سابقا لا ینبغی حفظ کرده بودم. لا عذر لاحد من موالینا فیما یرویه عنا ثقاتنا و لذا خود مرحوم نائینی هم معنای حجیت را می گوید این روایت معنای حجیت را می رساند، البته نمی دانم مرحوم نائینی یا نه، من الان عرض کردم اما احتمالا چون روی تفکرات نائینی خب آشنا هستیم، چون مرحوم نائینی مثل مرحوم آقای خوئی و مثل مرحوم آقاضیای عراقی و دیگران، عده زیادی حجیت را تتمیم کشف می دانند. مرحوم نائینی حجیت را تتمیم کشف می دانند. ما عرض کردیم تتمیم کشف معنا ندارد، معنای محصلی ندارد. معنای حجیت را، مرحوم نائینی خلاصه حرفش این است که جایی شیئی که اصلا کاشفیت ندارد تاسیس کشف نمی شود کرد تعبدا مثل جهل، مثل شک اما جایی که کاشف ناقص است می شود تتمیم کرد. خب اشکال ما هم همین بود، البته غیر از من هم نوشتند، دیدم بعضی دیگه هم همین اشکال را کردند. اگر تاسیس نشود کرد تتمیم هم نمی شود کرد، کشف یک مقوله است که اگر تتمیم می شود کرد پس تاسیس هم می شود کرد. ایشان می گوید تاسیس نمی شود کرد چون اصلا کشف ندارد. چطور بیاید تاسیس بکند اما تتمیم می تواند بکند، این بحثان در حجیت که ما مفصل متعرض شدیم و تکرار نمی کنیم. چون این مباحث کلیدی است من لا اقل به عنوان اشاره تکرار می کنم.

آن وقت این جا لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک، یعنی این معنای حجیت هم از توش در می آید. حجیت یعنی شک را بردارد، یعنی شک را برداشتن، دیگه شما شک نکنید. و البته خیلی تعجب است، حالا این عبارت را دقت بکنید، مرحوم نائینی یا دیگران که این عبارت را آوردند، آقایان دیگه که بعد از نائینی یا قبل، و التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا اکتفا کردند، بعدش تتمه دارد، تعجب است که تتمه اش را حذف کردند، الذین عرفوا و أنا نفاوضهم سرّنا و نحمّله إیاهم، آن ثقات ما که معروفند و کلای ما هستند، مطالب ما را به شما می رسانند. ثقاتنا در این جا مراد و کلاست نه مراد راوی ثقه. تعجب از ایشان است. فیما یرویه عنا ثقاتنا، الذین عرفوا بأننا نفاوضهم سرّنا، این نفاوضهم سرّنا که با خبر واحد نیست.

می گوید خدمت امام بودم، یک راوی سوال کرد حضرت این طور فرمود، دیگه سرّنا ندارد.

و نحمّله إیاهم، این سرّ را توسط این و کلا، توسط این ثقات به مردم می رسانیم.

به هر حال خوب بود که مرحوم نائینی یا آقایانی که بعد از ایشان آمدند این حدیث را کامل نقل می کردند، این جور تکه بریده ویلٌ للمصلین درستش نمی کردند، تتمه کلام هم لا تقرّبوا الصلوٰه را نقل نمی کردند.

علی ای حال این هم راجع به این و این دو تاست، سومیش هم این حدیثی که انصافا هم صحیح السند است، صحیح اعلائی هم هست، در کافی آمده، العمرو و ابنه ثقتان فاسمع لهما و اطعهما فإنهما الثقتان المامونان، یا العمروی ثقةٌ فما ادا عنی فعنی یودّی فاسمع له و اطعه، این راجع به عثمان ابن سعید و پسر ایشان، آقا زاده معظم ایشان مرحوم محمد ابن عثمان ما دو تا داریم، این در روایت واحد دو تاست، اشتباه نشود، آنی که العمروی است مال امام هادی است، چون پدر وکیل امام هادی بودند، آنی که دارد العمروی و ابنه این مال امام عسگری است. چون هم پدر و هم پسر وکیل امام عسگری بودند لذا تعجب نکنید که خیال بکنید دو تا روایت است، یکی روایت واحده است و یکیش در شأن عثمان ابن سعید عمرو است، خب العمرو ثقتی فاسمع له و اطعه، یکی در شان العمروی و ابنه هست، در همان روایت است و صحیح هم هست، در کافی هم هست و خیلی هم، البته سوالی که ایشان می کند یعنی آن راوی می گوید من به محمد ابن عثمان گفتم راجع به پدر شما هم امام هادی و هم امام عسگری وکالت دادند، راجع به خود شما هم امام هادی، امام عسگری وکالت

دادند و آن جا سوالش موضوع خارجی است، این آقایان تتمه روایت را ندیدند. این می آید اول می گوید چون راجع به شما دو بزرگوار دو تا امام راجع به یکیتان یک امام و راجع به یکیتان دو تا امام معصوم شهادت دادند به ثقه و مامون بودن شما، حالا می خواهم یک سوال بکنم، سوالش این است که خودت بقیه الله را دیدی یا نه؟ در کافی است، خیلی هم سندش صحیح است لذا هم بعضی ها، اشکال معروف آقای خوئی و دیگران این است که این خودش حدیث واحد است، شما به حدیث واحد نمی شود خبر واحد را حجت بکنید. این جوابش این است که این خیلی صحیح السند است، فوق العاده، هم قرب اسناد دارد و هم در کتاب کافی آمده. می خواهید کتاب کافی را بیاورید، محمد ابن یحیی است به نظرم، اولش محمد ابن یحیی است و از محمد ابن عثمان سوال می کند که خودت دیدی؟ می گوید بله من خودم حضرت را دیدم و گردن حضرت مثل ابریق فضا است، نقره به اصطلاح و یک توضیحاتی می دهد، حدیث شاید نزدیک نیم صفحه نیست، پنج شش سطر است، حدیث نسبتا طولانی است، در کتاب حجت کافی آمده و لذا هم اصلا بعضی ها گفتند نه این دیگه خبر، یعنی هی شواهدی اقامه کردند که این خبر قطعا دیگه درست است و جای بحث ندارد و اینها و لذا می شود قبولش کرد و تعلیل دارد، الثقتان المامونان فإنه الثقة المامون، این مامون است و این حدیث را بعضی ها به این تمسک کردند، حالا چون من عباراتی که از معاصرین یا غیر معاصرین، من قاربنا عصرهم دیدم بعضی هایشان تاکید شدید است و بعضی هایشان مثلا می گویند این خیلی خوب است، این روایت در بقیه روایات برای این جهت خیلی خوب است که به اصطلاح دلالت می کند بر حجیت خبر ثقه تعبدا، خوب دقت بکنید! تمام این بحثی که ما کردیم به خاطر این کلمه بود. نه تعبد ابتدائی از عقلا شارع امضا کرده، نه ابتدائا خود شارع قرار داده، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ دو تا مبنای مختلف، آمد؟

یکی از حضار: کافی، جلد ۱، صفحه ۳۲۹، حدیث اول از باب فی تسمیة من رأه علیه السلام.

آیت الله مددی: این را من توضیحات کافی عرض کردم مرحوم کلینی دو باب تقریبا درباره امام زمان دارد، از توقیعات ندارد، بابی در توقیعات حضرت ندارد. ظاهرا در کتاب رسائل ائمه اسم برده و إلا بعضی، همین توقیع معروف از کلینی نقل شده، از کلینی بابی به



عنوان توقیعات حضرت، در کمال الدین صدوق دارد اما ایشان ندارد. علی ما ببالی، کمال الدین هم علی ببالی، چون دیدم یک باب توقیعات دارد اما عنوانش توقیعات است نمی دانم.

یکی از حضار: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَ الشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَغَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ آیت الله مددی: إلی آخره.

این جا سندش اولش دو نفر خب واقعا از اجلاء هستند، فوق العاده جلیل القدر هستند، محمد ابن یحیی استاد ایشان و محمد ابن عبدالله این پسر حمیری است، حمیری معروف عبدالله ابن جعفر حمیری است، فوق العاده جلیل القدر و عظیم الشان است، پسرش استاد کلینی است و من همیشه عرض کردم برای تشخیص این دو تا هم، این قرب الاسناد که می گویند مال حمیری است مال پدر است، توقیعات حمیری که زیاد است، شاید پانزده بیست صفحه، ده پانزده شاید بیشتر باشد، توقیعات حمیری نسبت به امام زمان مال پسر است، مال محمد ابن عبدالله، این دو بزرگوار نقل می کنند از عبدالله ابن جعفر حمیری، این سند خیلی عالی است یعنی در بحث سند انصافا اگر ما یک علم عرفی ادعا بکنیم که برای ما پیدا می شود تقریبا این سند است، اگر بگوییم علم عرفی، دیگه حجیت نمی خواهیم که با حجیت درستش بکنیم. به قول مرحوم نائینی حجیتش منجعل است، حجیت جعلی ندارد، انصافا این سند خیلی سند خوبی است.

می خواستم این نکته را بگویم، از بحث خارج نشویم.

پس بنابراین من عرض کردم یک اشکال اساسی به این آقایان این است که این فرق این دو تا را اگر می گذاشتند خیلی خوب بود، یکی تعارض یکی اختلاف. درست است مرحوم نائینی می فرمایند روایات مخالف عامه بعضی هایش در جایی است که فرض تعارض نکرده، بعضی هایش معارض است، می گوید آنی که مخالف است مثلا طرحش لکن این اختلاف است، تعارض نیست، این دو تا نکته اساسی. و لذا نوبت به ترجیح نمی رسد، یعنی بعبارة اخری دو تا حدیث مختلفند، کدام حجت است؟ نه این که هر دو حجتند و کدام مرجح است، این نکته اساسی بحث این است، این که مرحوم نائینی می گوید دو طائفه روایت در موافق کتاب داریم، دو طائفه در مخالفت عامه،

مطلب ایشان راست است، دو طائفه است، نمی شود اشکال کرد. ببینید اشکال فنی: کفایه می گوید آن جایی که در تعارض است ارجاعش

بدهیم به آن جایی که به حجیت است. خب ایشان اشکال می کند دو باب است، چرا ارجاع بدهیم؟

پس اشکال بنده این است که فرض تعارض نیست، فرض اختلاف است چون تعارض عرض کردیم دو تا خبر که در عرض هم اند، یعنی

هر دو حجت هستند و معیار حجیت دارند، و این تعارض فرع این است که در مذهب اهل بیت یک مذهبی بوده که خبری که دارای واجد

این شرائط است حجت است تعبدا، خب نداریم، همچنین چیزی ما نداریم. ما همچنین چیزی نداریم، نه فقط در روایات نداریم بلکه در

اقوال علمایمان هم نداریم، حتی عرض کردیم مثلا همین سلیم السند را مرحوم محقق در اول معتبر دارد دیگر، و قال قوم يجب العمل

بكل خبر سليم السند، بعد ایشان می گوید نه آقا این سلیم السند است اما اصحاب اعراض کردند، نمی شود به آن عمل بکنیم، حالا این

محقق در قرن هفتم است، شما ببینید. و عرض کردیم شواهد ما اصلا حاکی از این نیست که اصحاب ما یک تسالمی داشتند، یک بنایی

داشتند، مثلا خبر عدل حجت است، خبر، مثل صحیح بخاری، مثل صحیح مسلم، مثل بقیه کتب، صحاحی که نوشتند، معیارهایی که نوشتند،

این اصلا نیست اصل مطلب، یعنی اگر به جای این بحث هایی که فرمودند روی این نکته تاکید می شد به نظر من خیلی مطلب راحت

تر استظهار می شد. حالا به هر حال این که ایشان در این جا در امر سوم فرمودند من اشاره اجمالی می کنم.

ذكر الشيخ رحمه الله للترجيح بمخالفة العامة وجوها أربعة، اگر این فرائد الاصول چاپ جدیدش باشد، به نظرم جلد ۴ صفحه ۱۲۱ یا

۱۲۲، همین صفحات بود، فرائد الاصول ایشان چهار وجه را احتمال داده است، البته مرحوم نائینی چون به اصطلاح ما ها بحث ایشان

خارج است دیگه متن عبارت شیخ را نیاوردند و ظاهر رجوع بعضها، دیگه حالا مناقشه هم می کنند و انصافا همین طور که مرحوم

نائینی فرمودند خود مرحوم شیخ هم دارد، خود مرحوم شیخ هم از این چهار وجه دو وجهش را بعید می کند، باز به دو وجه دیگه اشکال

می کند، تصادفا بعد از مدت ها توفیق پیدا کردیم رسائل را خواندیم، بعدش تنبیهات دارد، مفصل نوشته، انصافا بحث مخالفت عامه و

موافقت عامه را مفصل نوشته، البته ایشان یک مقدارش هم ارجاع داده به مسئله تعدی از مرجحات منصوصه.

.....

علی ای حال کیف ما کان و همین طور که مرحوم نائینی فرمودند و آقایان دیگره مراجعه بکنند، بعد ایشان فرمودند که نکته این است که لا ینبغی احتمال أن تكون المخالفة لهم من حيث إنها مخالفة مطلوبة، خودش به عنوان مخالف است. عرض کردم حالا ایشان که من حيث إنها، این یکی از احتمالات مرحوم شیخ است اما دیروز عرض کردم بعضی ها هم این منشا شده بود که فکر کنند هر چه عامه انجام دادند ما انجام ندهیم. گفتم یک حاج شیخی بود رفیق ما بود رحمه الله علیه، ظاهرا فوت کرده، ترکیه رفته بود، تازه از نجفی ها برای تبلیغات به ترکیه می رفتند. یکی از این خانه علوی ها رفته بود، گفت تصادفا شوهرش هم نبود، ظهر شد و من نماز خواندم، تا شوهرش آمد گفت این را بیرون کن، این سنی است، این نماز می خواند! این سنی است، این را از خانه ما بیرون بکن، خب در ذهن عده ای از عوام خیلی عقب افتاده این تفکر هست اما خب ایشان نوشته این معنایش این است که تلاحظ المخالفة معنی اسمیا فیامر بها عنادا لهم، این که می گوید این خیلی بعید است. فإن ذلك لا یناسب مذهبنا، بل التحقيق أن المخالفة لوحظت معنی حرفیا للوصول إلى الحق لأن الرشد فی خلافهم، البته همین طور که مرحوم شیخ دارد. حالا من ان شا الله تعالی چون هنوز روایت مخالف عامه و موافق عامه را نخواندم، گذاشتم بعد بخوانم. ان شا الله بعد که می خوانم توضیح می دهم.

بعضی از روایاتش همین طور که شیخ هم دارد اشاره به این است که در حقیقت ما این نیستیم که می گوییم مخالف عامه باشد، چون آنها آمدند ببینند امیرالمومنین چکار کرد خلاف امیرالمومنین قدم برداشتند لذا ما اگر می گوییم به خاطر این که آنها راه کج رفتند، ما می گوییم راه صواب، این که ایشان می گوید معنی الحرفیة مرادش این است.

لوحفظ معنی الحرفیة للوصول إلى الحق لأن الرشد كما ورد التعلیل به فی الروایات و معنی کون الرشد فی خلافهم أن مودی الخبر المخالف لهم هو الحق المطابق للواقع كما يدلّ علیه جملة من الروایات.

حالا این انصافش باید این مطلب را توضیح داد و اصولا یک احتمال هست که خدای نکرده، حالا من ان شا الله بعد توضیح می دهم، یک مقدار از این فرق منحرفه ای که بودند از این غلات و از این جور چیزها، حتی ادعا شده که چون در کوفه از این مذهب مانوی و مزدکی و زردشتی و مذاهب فاسده و زناده، عده ای از زناده مثلا در لوای تشیع خودشان را قرار داده بودند. بعید نیست یک مقدار زیادی

قصه هم مال اینها بوده، مثلاً می گوید ما رفتیم دیدیم امام صادق نماز خواندند، می گوید آقا نماز نیست، چون زنادقه نماز نمی خواندند. خب، نه آقا امام تقیه نماز می خوانده و إلا امام، و عرض کردیم این اصلاً ظهور زنادقه در کوفه است سال ۱۲۸، اصلاً یک روایت دارد که عبدالله ابن محض به حضرت می گوید از کجا می گوید ظهور زنادقه، می گوید إن ذلک فی کتاب امک فاطمه، اصلاً یکی از جاهایی که از کتاب مصحف فاطمه نقل شده این است که ظهور زنادقه در کوفه ۱۲۸ است.

آن وقت اینها می آمدند مثلاً الصلوة رجل، الزکاة رجل، إذا عرف الامام فاصنع ما شئت، خب می گفتند دیدیم خود امام نماز خواندند، می گفت امام تقیه کرده است، یک احتمال دارد که انصافاً یک مقداری از شدت این روایاتی که هی تقیه، تقیه این افراد فاسد و منحرف برای این که ذهن شیعیان را منحرف بکنند اگر می بینند امام عملی انجام داده که عامه مسلمان ها انجام دادند می گفتند امام تقیه کرده، در حقیقت امام می خواسته نماز نخواند، علی ای حال و عرض کردیم واقعاً یکی از مشکلات این امام صادق هم در واقع این بود یعنی واقعاً چون امام در مدینه بودند، این ها در کوفه بودند، حضرت می فرمود تا پیش من هستند یک مطلب است، من به این ها یک چیز می گویم، از این ها که می روم، از این جا که بیرون می روند با هم اختلاف می کنند و آن فیض مختار می گوید از بس اختلاف اصحاب شدید است من اصلاً شک می کنم که این طریق درست است یا نه؟ و عرض کردیم حتی شیخ طوسی در اول تهذیب نقل می کند که الشریف، اسم می برد که سید مرتضی می گفت الشریف شیخ مفید، فرمود الشریف، اسم برده، نمی شناسم کیست. این سید شیعه بود، بعد منحرف شد رفت، بعد منحرف شد رفت سنی شد، گفت ما چون اهل سنت را قبول نکردیم چون علمایشان و فقهایشان با هم اختلاف دارند. الان شما روایات امام واحدتان بیش از اختلاف فقهای اهل سنت است، اگر اختلاف منشا این است که آن مذهب درست نباشد اختلاف روایات امام شما و لذا شیخ هم خیلی روایت دارد، من عرض کردم اصولاً این مقداری که آقایان بحث دارند چون بحث های تاریخی نیست، هشتاد درصد این اختلافی که الان می بینید از زمان شیخ شروع شده است یعنی قبل از زمان شیخ ما اینها را نمی دانستیم و اصولاً روایات تاریخ دارند، چه موافقش و چه مخالفش، چه موافق عامه، چه مخالف عامه، موافق کتاب به قول آقایان، این ها تاریخ

دارند، این طور نیست که مثلاً ما بخواهیم تعبد پیدا بکنیم، اینها همه‌اش می‌خواهند به تعبد برگردانند، نه اینها تعبد نیست و به تعبد بر نمی‌گردد، تاریخ دارد.

البته یک مطلب هست که من آن‌شا الله بعد عرض می‌کنم، اجمالاً زندگی خود ائمه علیهم السلام رنگ اصلیش رنگ تقیه است، این دو تا بحث است، یکی این که آن چهره اصلی و آن نماد اصلی یک مذهب تقیه است و این معنای تقیه این معنایش این نیست که هر چه مطلب بگویند خلاف واقع بگویند، مثلاً بگویند توره بکنند یا خدای نکرده خلاف واقع بگویند. نه یعنی یک جوری باید در بیان مطالب گفته بشود که حفظ آن جهات هم بشود، حفظ واقع هم بشود و موارد، مثلاً حضرت می‌فرمایند در هر چیزی بخواهم تقیه بکنم در سه چیز تقیه نمی‌کنم، یکی مسح بر خفین، دیگه در این‌ها تقیه نمی‌کنم یعنی می‌آیند موارد تقیه کاملاً شناسائی می‌شود، تقیه در حقیقت در چهره زندگی اهل بیت به خاطر همان سقیفه است، از سقیفه تقیه شروع شد دیگه، یک نفر را به عنوان خلیفه رسول الله آوردند، این مذهب هم ایشان می‌گوید ایشان خلیفه رسول الله نیست، خب می‌شود تقیه دیگه، تقیه که چیز خاصی نیست، اما این که کلی چهره زندگی تقیه بودن یک چیز است، این که این احکامی را که برای مردم بیان می‌کنند، من فکر می‌کنم این دو تا یک مقداری اشتباه شده، این جور معنایش این است لذا حضرت فرمودند إنا لا نعدّ رجل منکم فقیها حتی يعرف معاریض، معاریض جمع معراض یعنی گوشه و کنایه، کنایه‌های کلام، این گوشه به این است، کنایه به این است، این اشاره به این است، آن نکته اصلیش این است و جهات دیگری که در روایت هست. این مقداری که مرحوم صاحب حدائق آورده که همه را حمل بر تقیه کرده خلاف ظاهر است و احتمالاً یک مقدار از روایاتی که شیخ در قرن پنجم آورده قبل از قرن پنجم اصحاب ما حذف کردند، شاید روی تقیه بوده. می‌گویم چون این بررسی تاریخی نشده، این روایات یعنی به عبارت دیگر آقاییان آمدند این مباحث را مثل موافق کتاب و مخالف کتاب را مثل قضایای حقیقه مطرح می‌کنند، ما عرض کردیم تمام اینها قضایای خارجی است، قضیه حقیقه نیستند، همه تاریخ دارند، حساب دارند، کتاب دارند، اوضاع دارند، یکی یکی باید به حسابش رسیدگی کرد، از قبیل قضیه حقیقه نیست که یک ضابطه بدهیم و معیار بدهیم لکن معیارهای کلی این است که مصادر مختلف است، نوشته‌ها مختلفند. عرض کردیم از زمان شیخ که تقریباً اتجاه بحث در شیعه اتجاه رجالی شد،

گرای شیعه گرای رجالی شد دیگه خیلی از آن نکاتی که مربوط به فهرست و اینها بود خواهی خواهی حذف شد مثلاً فرق بین اصول و مصنفات، کاملاً واضح است که اصحاب مراعات می کردند لکن تدریجاً بعد از شیخ ما اصول و مصنفات نمی بینیم. بعد از علامه، عرض کردم الان آقای خوئی سند من لا یحضر را هم بررسی می کند، سند خصال را هم بررسی می کند، یک جور بررسی می کند، حالا یکی جزء اصول است و یکی جزء مصنفات، اصلاً دیگه این نیست. اصلاً اصول و مصنفات مطرح نیست. وقتی می بینیم اصحاب ما اصول داشتند، مصنفات داشتند، اینها را از هم جدا کردند، خب ما باید این مطلب را مراعات نمی کنیم ولی نمی کنیم، الان دیگه اینها از بین رفته و عرض کردیم حدود اوائل کار از زمان شیخ از قرن پنجم است و از قرن ششم این شدت بیشتری پیدا کرد که در حقیقت از قرن هشتم تا زمان ما که قرن پانزدهم است عرض کردیم تقریباً معیار کلی. حتی آقایانی که می گویند رجال را قبول نداریم باز می گویند صحیحی فلان لکن اعراض شده، موثق فلان لکن عمل شده، ضعیفه است یعنی اصطلاحات را لا اقل بکار می برند، هنوز هم این شدت تاثرشان به نحوی است که هنوز اصطلاحات را، حالا عمل نمی کنند اما اصطلاحات را هنوز بکار می برند و لذا این منشا این شده که بعضی ها به ذهنشان بیاید که مثلاً چرا اعراض کاسر باشد، جابر را قبول کنیم، کاسر را قبول نکنیم. این طوری فکر کردند. جابر یعنی چون این ضعیف بوده، حالا عمل کردند قبول می کنیم اما کاسر این صحیح بوده، خب وقتی صحیح بود حجت است، وقتی حجت بود عدم عمل و اعراض نمی شود حجت را بردارد و این تصور ذهنیشان است. این خیال کرده که صحیح یعنی حجت، ملتفت نشده وقتی می گویند صحیح یعنی سندش صحیح است اما حجت نیست چون کاسر است دیگه، اصلاً می گویم یکیش را هر چه خواستم بهش بگویم نمی فهمید، حالا گیر ما هم این بود، مبتلا شدیم. خیال هم می کرد که تحقیق کرده. گاهی این اگر سندش صحیح است پس حجت است، چرا اعراض بیاید حجت را از حجیت ببندازد. مرد حسابی این سندش صحیح است، نگفت حجت است، این دو تا با همدیگر.

بعد از کسر دیگه حجت نیست، ببینید! این منشاش چی شد؟ منشا مغالطه، از بس اصطلاح رجالی در مغز این ها جا افتاد خیال کردند صحیح یعنی حجت، دقت فرمودید؟ این مشکل کار است، یکی از مشکلات کار ما این است. هنوز هم که هنوز است حتی کسانی که با

رجال مخالفند و به شدت هم مخالفند هنوز اصطلاحات رجالی را بکار می برند که این منشا مشکل هم شده یعنی این طور نیست که مشکل نباشد. و ما اینها را توضیح دادیم، وجوه تمام اینها واضح است، نکاتی که در آن ها گفته شده ان شا الله واضح است.

مطلبی که در صفحه ۷۸۹ در این جا هم و هذا الاشکال بعینه یرد علی اخبار الترجیح بمخالفة العامة.

مرحوم نائینی آنجا چی می گوید؟ ایشان در آن جا این طور می گوید، می گوید خبرهایی که در بحث مخالف عامه معارض فرض نمی کند آن مال حجیت است، معارض فرض می کند مرجحیت است، من خلاصه این مطلب را عرض کردم چون این مطلب را مرحوم نائینی در موافقت کتاب هم می گوید، مرحوم نائینی چون در موافقت کتاب هم می گوید، می گوید و این کلام بعینه در مخالف عامه هم هست. خلاصه اش این است که مخالفت عامه بعضی جاها تاثیر در اصل حجیت دارد و بعضی جاها تاثیر در ترجیح دارد، خلاصه نظر نائینی. معیارش هم این است، اگر مخالف عامه جایی که آمده حدیثی است معارض ندارد، امام می گوید چون موافق عامه است من تقیه کردم، این اصل حجیت. اگر می گوید دو تا حدیث است یکیش موافق عامه است یا مخالف را اخذ بکند این جا مال ترجیح است. این خلاصه نظر ایشان.

خلاصه جواب ایشان، چون عرض کردیم کفایه هم اشکال کرده، البته کفایه از این راه نیامده، ما از این راه نیامدیم که ما در باب تعارض، اختلاف حدیث است نه تعارض، اگر تا اختلاف شد به حجیت بر می گردد. پس کل روایات مرجعش به حجیت است نه مرجعش به ترجیح، ما ترجیح نداریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين